

کتاب؛ زبانی از هنر، برای بیان یاد و پیام شهیدان



الناز رحمت نژاد
قفسه کتاب

با توجه به بیانات رهبر حکیم و کتابخوان مان، کتاب می تواند یکی از زبان های هنر باشد تا یاد و پیام شهیدان را که هویت ملی را درخشنده می کنند، برجسته می کنند و رتبه اش را بالا می برند، به عنوان یک کالای فرهنگی برای خوانندگان

باز تولید کند.

خاطر اتم را که کمی بالا و پایین می کنم، می بینم همیشه بزرگ ترها برای ما کوچک ترها الگوی عملی بوده اند، مثلا یکی از چیزهایی که همیشه من را به کتابخوانی تشویق کرده، کتابخوان بودن رهبر عزیزمان بوده است.

چه آن زمان که در کتابخانه شان نشسته بودند و فرمودند: «توقع من از همه مردم این است که کتاب و کتابخوانی را جدی بگیرند. کتابخوانی همانند کارهای روزانه در زندگی مردم وارد شود.»

چه سال های قبل از کرونا که به نمایشگاه بین المللی کتاب می رفتند، غرفه به غرفه، سالن به سالن، انتشارات به انتشارات کتاب ها را نگاه می کردند، در مورد آنها حرف می زدند و توصیه هایی به نویسنده ها می کردند: «لازم است مردم را کتابخوان بکنیم اما از این واجب تر آن است که استعداد نویسندگی را در بین مردم پیدا کنیم و تولید کتاب بکنیم.»

چه آنجا که در یکی از خاطره های شان آورده اند: «در

کیف یا جیب خود کتاب داشته باشید و در وقت های ضایع شونده، زمانی که سوار اتوبوس و تاکسی هستید، مطب پزشک در حال انتظار به سر می برید، از تمام این وقت ها برای خواندن کتاب استفاده کنید، خودم چند جلد قطور کتاب را در اتوبوس خوانده ام.»

چه صبح هایی که از خواب بیدار شدم و با چند جلد کتاب بالای سر خودم و فرزندم مواجه شدم، لبخند رضایتی زدم و یادم آمد که آقا فرموده اند: «در منزل من، همه افراد بدون استثنا هر شب در حال مطالعه خواب شان می برد.»

چه روزهایی که دوستان نویسنده ام از ته دل می خندیدند و می گفتند: «آقا کتاب شان را خوانده اند و تقریظ کرده اند، چاپ های بعدی کتاب را با تقریظ و دستنوشته رهبری روانه بازار می کنند.»

و چه روز گذشته ای که مقام معظم رهبری در دیدار دست اندرکاران کنگره شهدای قم، جنگ را یک گنج خواندند و فرمودند: «کتاب های مربوط به شهدا را زیاد می خوانم، ده ها سال است، از دهه ۶۰ تا حالا، هر کدام را که می خوانم یک چیز جدیدی از این انسان ها می فهمم، هر کدام از این کتاب ها که شرح حال یک شهیدی است، یک صفحه جدیدی را برای انسان باز می کند و به انسان نشان می دهد؛ چه در مورد خود شهید، چه در مورد این پدر و مادرها؛ این مادرهای شجاع، این پدرهای باگذشت. اینها بایستی با زبان هنر منتقل بشود...»

این چه ها باعث شد تا «کتاب، یار مهربان» قدیمی ترین

و صمیمی ترین رفیقم باشد. در سال های رفاقتم با کتاب فهمیدم این یار مهربان یکی از مهم ترین کالاهای فرهنگی برآمده از کنش فرهنگی نویسنده اعم از ایده، هنر، تفکر و اندیشه است و پیامی را برای خواننده تولید می کند و خواننده که مصرف کننده این کالای فرهنگی است با دریافت پیام کتاب، پیام را در قالب رفتار، تجدید فکر و

احیای اندیشه بازتولید می کند. با توجه به بیانات رهبر حکیم و کتابخوان مان، کتاب می تواند یکی از زبان های هنر باشد تا یاد و پیام شهیدان را که هویت ملی را درخشنده می کنند، برجسته می کنند و رتبه اش را بالا می برند، به عنوان یک کالای فرهنگی برای خوانندگان باز تولید کند.

برای کتاب «پروانه ها گریه نمی کنند» نوشته مرضیه اعتمادی

اتفاقی بی بدیل در دنیای روایتگری



حسین شرفخانو
نویسنده

این البته اتفاق خوبی است که به فکر افتاده ایم روایت آدم ها، شغل ها، بلاها و رویدادها را از رواق منظر چشم آدم های گونه گون بشنویم، ثبت کنیم و گاهی هم خوب هایش را سوا کنیم و مرتکب کتاب شویم.

کم نیستند از نویسندگان معاصر که پرچم روایت نویسی را بلند کرده اند و حقا که زیبا و بجا پرچمی است این علم افراشته.

قبلا از مرضیه اعتمادی، «شصت» را خوانده بودم که روایت یک سال اول زندگی با دختر زیبایش زینب است که وقتی به دنیا آمد، دچار بیماری بود و سختی و تلخی روزهای شصت چنان ماهرانه و ریز و شفاف و البته زیبا روایت شده اند که آدم هم دلش می خواهد بخواند و هم دلش از جایی به بعد دیگر تاب ندارد. او در کتاب جدیدش «پروانه ها گریه نمی کنند» به اتکای تجربه نوشتن شصت و بازخوردهایی که در این دو ساله از خوانندگان شصت گرفته و نیز تیزتر شدن نوک قلمش برای نوشتن از معلولیت، یک شاهکار منحصر به فرد به وجود آورده است. کتابی که کلمه به کلمه اش استوار

و محکم و قرص، راجع به اتفاقی حرف می زند که طبق قانون نانوشته ای، آدم ها با سکوت و توهین و تحقیر و ندانم کاری از کنارش رد می شوند و اعتمادی توانسته چراغ بر تاریکی اتافی بیندازد که مآدم های بیرون از آن، تقریبا نمی دانیم در مواجهه با معلول - خاصه از نوع مغزیش - چه کنیم که نه سیخ بسوزد و نه کباب. پس حسن اول کتاب این است که طی ۱۵ روایت، به مثل منی می آموزد که در مواجهه با معلول و پدر و مادرش چطور



و مخاطب را به این باور برساند که زیستن با یک معلول علاوه بر سختی و تلخی، لذت و زیبایی هم دارد.

او توانسته منظومه ای از آدم های متفاوت را از چهار گوشه ایران پیدا کند. آدم هایی که گاهی عقاید و سبک زندگی شان کاملا متفاوت از هم است و فقط در زیستن با معلول است که اشتراک دارند. البته شاید اگر این کتاب ۱۰ سال پیش نوشته می شد، این مجال به وجود نمی آمد که اعتمادی برود سراغ یک توده ای سفت و سخت که نمی داند چرا از پای چوبه دار برگشته و بعد مسلمان شده و بعدتر گروه تئاتر معلولان را در مشهد راه انداخته است. یا برود سراغ دختری که خواسته و توانسته یک معلول را به فرزند بی پذیرد و مادر مجرد آن دختر باشد. نقطه درخشان کتاب، مواجهه و تبیین لغت معجزه است و چه تعبیر نغزی از آدم های دخیل بسته به پنجره فولاد برای شقای درد بی درمان معلولیت می شنویم؛ «پذیرفتن، همان معجزه است، همان شفایی که در به در دنبالش می گشتم!» نویسنده، بی آن که قضاوت کند، پای حرف آنها که برای رهایی عزیزشان سراغ جن گیر و دعانویس و رمال هم رفته اند، رفته و این صبر را داشته که تأمل کند تا راوی بی پذیرد جن و پری و سحر و جادو را بارای مقابله با اراده و مصلحت و مشیت الهی نیست.

اگر از سه چهار مورد غلط املائی کتاب مثلا در نوشتن «فوق تخصص» به جای «فوق تخصص» بگذریم، پروانه ها گریه نمی کنند قطعا یکی از اتفاقات بی بدیل در دنیای روایتگری است. دست نویسنده و راویانش طلا و از این که این بخت را داشتیم که کتاب امضای نویسنده دار را روز رونمایی از خانم اعتمادی هدیه بگیریم، خوشوقتم.